

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاپی‌سازی

مبحث محبت (ص ۱۲۶ ف ۲ - پایان مبحث)

✿ دست بر سر یتیمی بکشی، خدا دوستت می‌دارد. مظلومی را یاری کنی، خدا دوستت می‌دارد و ... این قبیل کارها را آن قدر انجام بده تا یقین کنی که خدا و خوبان خدا دوستت دارند. وقتی یقین کردی که خدا دوستت دارد، مثل پرنده‌ای می‌شوی که ابتدا از دست آدمیان فرار می‌کرد؛ اما چند وقت که صاحبخانه به او آب و دانه داد، به او محبت پیدا کرد و دیگر از اطاق او بیرون نرفت و هر کاری که صاحبخانه با او کرد، باز هم از او جدا نشد و فرار نکرد. علتش این بود که فهمیده بود صاحبخانه دوستش دارد.

در حال حاضر، کمتر هستند کسانی که کبوتربازی می‌کنند؛ سابقاً بعضی از جوان‌ها کبوترباز بودند. اول کار، کبوتر فرار می‌کرد؛ لذا بال‌هایش را می‌کنند و پرهایش را کوتاه می‌کردند طوری که نتواند فرار کند. اما بعد از مدتی که به این کبوتر آب و دانه می‌دادند و محبت می‌کردند، این کبوتر جلد می‌شد؛ جذب و جلب این کبوترباز می‌شد. از آن به بعد، کبوترباز این کبوتر را در آسمان رها می‌کرد و کبوتر بعد از اینکه در آسمان دوری می‌زد، دوباره به پشت‌بام خانه‌ی کبوترباز برمی‌گشت. کبوتر، جلد خانه‌ی کبوترباز شده بود و به صاحبخانه دل سپرده بود. بشر هم همینطور است؛ در آغاز، اسم خدا، اسم احکام و وظایف شرعی که می‌آید، می‌رمد، مثل همان کبوتری که اول فراری بود. اهل بیت علیهم‌السلام دانه می‌پاشند؛ خوبی می‌کنند، محبت و احسان می‌کنند. اینها دانه است که پاشیده‌اند. همین دانه‌ها را پاشیده‌اند که الان من و شما را در دام انداخته‌اند و به این زیبایی گرفته‌اند. چه شکارچی‌های عجیب و غریبی هم هستند! دانه پاشیدند، ما را گرفتند و حالا دیگر اگر آنها هم بخواهند ما را ول کنند، ما

آن‌ها را ول نمی‌کنیم؛ التماس می‌کنیم که ما را نگه دارید. می‌گوییم: یا امیرالمومنین علیه السلام یا فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نکند روزی ما را ول کنید! التماس می‌کنیم که ما را ول نکنند.

صیاد پی صید دویدن عجیبی نیست صید از پی صیاد دویدن مزه دارد

ما صید هستیم و داریم به دنبال صیادانمان می‌دویم، این مزه دارد! آن‌ها صیاد هستند و با تور محبت ما را به دام انداختند؛ به ما محبت کردند و ما کبوتر جلد خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام شدیم. حالا دیگر اهل بیت علیهم السلام هر کاری با ما بکنند، ما ول کن نیستیم؛ حتی اگر نان و آب مان را هم قطع کنند؛ دعاهايمان را هم اجابت نکنند؛ هر کاری بکنند، دیگر ما ول کن قضیه نیستیم؛ ان شاء الله.

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر مرا بگسلند بند از بند

کبوتر جلد شدیم و دیگر ول کن پشت‌بام خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام نیستیم. پس وقتی یقین کردی که خداوند دوستت دارد، مثل آن کبوتر می‌شوی.

راه این‌که خداوند دوستت داشته باشد، چیست؟ فرمود: دستی بر سر یک یتیم بکش یا یک مظلوم را یاری کن؛ چون این کارها را خدا دوست دارد. همین کارهایی را که خدا در قرآن گفته دوست دارد، انجام دهیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱: خدا کسانی را که احسان می‌کنند دوست دارد؛ لذا وقتی کسی احسان کرد، کم‌کم احساس می‌کند که خدا دوستش دارد؛ چون به لطف خدا محسن شده است.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۲. وقتی حالت بی‌زاری و ندامت از گناه و آلودگی، در کسی ایجاد شد و نسبت به عمری که برای کارهای هرزه و بی‌فایده تلف کرده است، افسوس خورد، توباب شده است؛ چراکه اصل توبه ندامت است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «النَّدَمُ تَوْبَةٌ»^۳:

^۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۳.

^۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

^۳ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۹.

ندامت، توبه است. وقتی حالت ندامت در او ایجاد شد که حیف از عمری که اینگونه تلف کردم و طبیعتاً مصمم است که دیگر عمرش را آنگونه تلف نکند، توآب شده است و خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ». همچنین فرمود: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا فِي الْأَيْدِيهِمْ ذِكْرًا مِّنْ رَبِّهِمْ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». خداوند کسانی را که تقلاً می‌کنند که پاک بمانند، دوست می‌دارد؛ لذا وقتی انسان تقلاً کرد که پاک بماند، کم‌کم باور می‌کند که خدا دوستش دارد. خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۴. خداوند کسانی را که مراتب مختلف تقوا اعم از تقوای عمل، تقوای نفس و تقوای قلب را دارند، دوست دارد؛ بنابراین، وقتی کسی تقوا پیدا کرد، احساس می‌کند خداوند دوستش دارد. «وَالَّذِينَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۵: خداوند افراد صابر، مقاوم، ثابت‌قدم و دارای تحمل را دوست دارد؛ افرادی را که در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها جزع و فرع نمی‌کنند، در برابر وسوسه‌های نفسانی و شیطانی، ضعف از خود نشان نمی‌دهند و در هنگام نعمت، طغیان نمی‌کنند، دوست دارد. لذا وقتی کسی اینگونه شد، کم‌کم باور می‌کند که خداوند دوستش دارد.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۶: خدا کسانی را دوست دارد که او را وکیل خود قرار می‌دهند و به خدا عرضه می‌دارند که خدایا! ما چیزی نمی‌فهمیم؛ متخصص تویی؛ ما تخصصی نداریم و به تو وکالت می‌دهیم که زندگی ما را خودت اداره کنی و اهداف ما را خودت دنبال کنی. لذا وقتی انسان چنین روحیه‌ای پیدا کرد، کم‌کم باور می‌کند که خدا او را دوست دارد.

خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۷. خدا کسانی را که اهل قسط و عدالت هستند، دوست دارد؛ در نتیجه، وقتی کسی ظلم نکند و عدالت داشته باشد کم‌کم باور می‌کند که خداوند دوستش دارد.

^۴ سوره‌ی توبه، آیات ۴ و ۷.

^۵ برای اطلاعات بیشتر ن.ک. طیب، مهدی، ره توشه‌ی دیدار، صص ۸۶-۸۲.

^۶ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۶.

^۷ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

^۸ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۲ و سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۹ و سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۸.

فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۹: خدا کسانی را که در راه خدا در صفوف پیوسته‌ی مستحکم، در صفوف فولادین نفوذناپذیر، جهاد می‌کنند، دوست دارد؛ لذا وقتی کسی موفق به جهاد در راه خدا شد، کم‌کم باور می‌کند که خداوند دوستش دارد.

اگر انسان مدتی موفق به انجام کارهایی شد که خدا دوست دارد و از آن طرف، مدتی از کارهایی که خدا دوست ندارد، پرهیز کرد؛ کم‌کم باور می‌کند که خدا او را دوست می‌دارد. خدا چه کارهایی را دوست نمی‌دارد؟ خدا در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^{۱۰}. خدا کسانی که اهل دشمنی، تعدی و کینه‌توزی هستند را دوست ندارد. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»^{۱۱}. خدا کسانی را که کفارِ اثم هستند؛ کفران پیشه‌اند، حقایق را انکار می‌کنند و می‌پوشانند، گناه‌آلود و گناه‌پیشه هستند، دوست ندارد. وقتی فرد مدتی از این امور فاصله گرفت، کم‌کم باور می‌کند که خداوند دوستش دارد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»^{۱۲}: خدا کسانی را که کافر هستند و حقایق را می‌پوشانند، دوست ندارد؛ «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^{۱۳}: خدا کسانی را که ظالم و ستمگر هستند، دوست ندارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^{۱۴}: خدا کسانی را که خودپسند و متکبر هستند، دوست ندارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا»^{۱۵}: خدا کسانی را که بسیار خیانت‌کار و گناه‌پیشه هستند، دوست ندارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

۹. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

۱۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۰ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۷.

۱۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۶.

۱۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۲.

۱۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۷.

۱۴. سوره‌ی نسا، آیه‌ی ۳۶.

۱۵. سوره‌ی نسا، آیه‌ی ۱۰۷.

المُفْسِدِينَ»^{۱۶}: خدا کسانی که اهل فساد هستند را دوست ندارد؛ «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^{۱۷}: خدا کسانی را که اهل اسراف هستند، سرمایه‌های جان، عمر، روح و سرمایه‌های ظاهری خود را هدر می‌دهند، دوست ندارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»^{۱۸}: خدا کسانی که خائن هستند را دوست ندارد.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^{۱۹}: خدا کسانی که مستکبر هستند را دوست ندارد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»^{۲۰}: خدا کسانی که الکی خوش هستند را دوست ندارد. شادی حقیقی ارزشمند است؛ ولی گاهی انسان الکی خوش است؛ فرح است؛ یعنی خوش غافل است؛ به دنبال لهو و لعب و خوشگذرانی دنیایی است. خدا چنین کسانی را دوست ندارد.

اگر کسی کمی به کارهایی که خدا دوست دارد موفق شد و از طرف دیگر، کارهایی را که خدا دوست ندارد، ترک کرد؛ کم‌کم باور می‌کند که خدا دوستش دارد و وقتی باور کرد که خدا دوستش دارد، کبوتر جلد خدا خواهد شد. به لطف خدا و اهل بیت علیهم‌السلام دل‌های ما کبوتر جلد خدا و اهل بیت علیهم‌السلام است. بعضی وقت‌ها خدا و اهل بیت علیهم‌السلام از سر لطف و برای این‌که به ما نشان دهند که چه چیز گران‌بهایی به ما داده‌اند، به خواسته‌های ما گوش نمی‌دهند و آنها را عملی نمی‌کنند، با این حال دل‌مان راضی نمی‌شود که از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام بترسیم؛ ولو با التماس خواسته‌هایمان را مطرح کرده‌ایم و خدا و اهل بیت علیهم‌السلام هم به ما نداده‌اند؛ ولی باز هم از این خانه نمی‌توانیم دل بکنیم. کبوتر جلد شده‌ایم و هر کاری با ما بکنند، از آنها دست برنمی‌داریم. باید باور کنیم که ما را دوست دارند؛ وقتی باور کردیم، کبوتر جلد خدا و اهل بیت علیهم‌السلام شده‌ایم.

^{۱۶}. سوره قصص، آیه ۷۷.

^{۱۷}. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

^{۱۸}. سوره انفال، آیه ۵۸.

^{۱۹}. سوره نحل، آیه ۲۳.

^{۲۰}. سوره قصص، آیه ۷۶.

🌸 دستگاه خدا که از دستگاه حضرت یوسف علیه السلام کمتر نیست. یکی از هم‌زندان‌های یوسف خوابی جعل کرد و تعبیرش را از یوسف علیه السلام پرسید. وقتی یوسف علیه السلام تعبیر کرد، آن زندانی گفت: دروغ گفتم و خواب را از خودم ساخته بودم. یوسف علیه السلام گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ يَعْنِي كَارِز از کار گذشت و آنچه گفتم، واقع خواهد شد. ما هم چند بار دروغی به خدا گفتیم دوستت داریم. بعد که ابتلائات و تبعات این دوستی ظاهر شد، گفتیم خدایا دروغ گفتیم. خداوند فرمود: قُضِيَ الْأَمْرُ يَعْنِي كَارِز از کار گذشت و به جمع دوستان ما ملحق شدی. (۱۱:۲۴)

همانطور که می‌دانید، حضرت یوسف علیه السلام دو هم‌زندان داشت که به آنها فرمود: «**يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**»^{۲۱}: ای دو هم‌زندان من! رب‌های متفرق و متعدّد بهتر است یا خدای واحد قهار؟ قدری با آنها صحبت کرد و آنها را دعوت به هدایت و یکتاپرستی کرد؛ سپس هریک از آنها چنان‌که در آیات سوره‌ی یوسف علیه السلام آمده است، برای یوسف خوابی تعریف کردند: «**وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ**»: همراه با او دو جوان وارد زندان شدند. «**قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا**»: یکی از آن دو جوان گفت: من خواب دیده‌ام که برای درست کردن شراب، آب انگور می‌گیرم. «**وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ**»: اولی به راستی خواب دیده بود که برای درست کردن شراب، آب انگور می‌گیرد؛ اما نفر دوم به دروغ خوابی جعل کرد و گفت که من هم خواب دیده‌ام که روی سرم، نان حمل می‌کنم و پرندگان از این نان‌ها می‌خورند. «**نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ**»: ما را از تعبیر خوابمان آگاه کن. «**إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**»^{۲۲}: ما تو را شخص محسن و نیکی می‌بینیم و از نیکوکاران می‌دانیم و قاعدتاً باید بتوانی خواب ما را تعبیر کنی. «**قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا**»: فرمود: قبل از این‌که زمان آوردن غذا فرا برسد، خواب شما را تعبیر می‌کنم. «**ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**»: تعبیر خواب را

^{۲۱}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۹.

^{۲۲}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۶.

خدا به من تعلیم داده است و هنر خودم نیست. حضرت یوسف علیه السلام موحد است؛ همین که می بیند ممکن است نگاه این دو جوان به او خیره شود و برای آن‌ها بت شود، بلافاصله حجاب را برمی دارد و به آن‌ها می گوید: من این کار را هنر خودم نمی دانم؛ این علم را خدا به من داده است. «**إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**»^{۲۳}: من قومی را پشت سر گذاشته و ترک کرده‌ام که به خدای واحد و به آخرت ایمان ندارند و کافر هستند. «**وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ...**»^{۲۴}: حضرت یوسف وقتی دید که آن دو نفر به او روی آورده‌اند، تعبیر خواب را بلافاصله نگفت. از این فرصت استفاده کرد و سعی کرد آن‌ها را از گمراهی و ذلالت نجات دهد. ابتدا قدری راجع به توحید با آن‌ها صحبت کرد و بعد شروع به تعبیر خواب کرد؛ فرمود: «**يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا**»: ای دو دوست هم‌زدان من! یکی از شما برای ربّ خودش شراب سقایت خواهد کرد و ساقی آقا و سرور خود خواهد شد. در اینجا حضرت یوسف علیه السلام برای سلطان، تعبیر رب را به کار برد. «**وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ**»: و اما شخص دیگر را به صلیب می‌کشند و پرنده‌ها از مغز او تغذیه می‌کنند. وقتی حضرت یوسف علیه السلام تعبیر خواب جعلی نفر دوم را گفت، او گفت: من دروغ گفتم و اصلاً چنین خوابی ندیده‌ام. حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «**قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ**»^{۲۵}: کار از کار گذشت. چه دروغ گفته باشی چه راست، من که تعبیر کردم، اتفاق خواهد افتاد. اولیاء خدا اینگونه هستند.

این نکته را در پرانتز بگویم؛ خوابتان را برای هر کسی تعریف نکنید، چون خواب را هرطور که تعبیر کنند، واقع می‌شود. این ماجرا را برایتان تعریف کنم؛ چون ممکن است در سیروسلوک، خواب‌هایی ببینید و برای دیگران تعریف کنید و مشکلاتی برای شما ایجاد شود. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خانمی بود که شوهرش بازرگان بود و به سفرهای تجاری می‌رفت. این خانم وقتی شوهرش به سفر می‌رفت،

^{۲۳}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۷.

^{۲۴}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۸.

^{۲۵}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۱.

خواب شوهر را می‌دید و می‌آمد خواب را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف می‌کرد و پیامبر اکرم ﷺ هم تعبیرهای خوبی می‌کردند؛ مثلاً، می‌گفتند: شوهرت به زودی به سلامت برمی‌گردد یا در این سفر، سود زیادی نصیبش می‌شود و امثال اینها. تا اینکه یکبار که شوهر این خانم به سفر تجاری رفت و او باز خواب شوهرش را دید و باز هم راه افتاد تا نزد پیامبر ﷺ بیاید و خوابش را برای حضرت تعریف کند، در راه عمر او را دید؛ پرسید: کجا می‌روی؟ خانم هم جواب داد: خواب شوهرم را دیده‌ام و برای تعبیر آن به نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌روم. عمر گفت: بگو ببینم چه خوابی دیده‌ای؟ خانم هم که نمی‌دانست نباید خوابش را برای هرکسی تعریف کند، خواب را برای عمر تعریف کرد. عمر گفت: عجب! چنین خوابی دیده‌ای! تعبیر این خواب که خیلی بد است؛ تعبیر آن این است که شوهر شما در این سفر می‌میرد و زنده بر نمی‌گردد. خانم با شنیدن این جمله، گریه‌کنان و دوان‌دوان خود را به پیامبر اکرم ﷺ رساند و گفت: یا رسول‌الله! من خواب شوهرم را دیده بودم و داشتم می‌آمدم تا برای شما تعریف کنم که سر راه، عمر مرا دید و علت آمدنم نزد شما را پرسید و من خواب را برای او تعریف کردم و او تعبیر کرد که شوهرم در این سفر می‌میرد و زنده بر نمی‌گردد. پیامبر ﷺ فرمودند: چرا خوابت را برای عمر تعریف کردی؟ می‌آمدی به من می‌گفتی، من دوباره تعبیر خوبی می‌کردم و همان واقع می‌شد. دیگر کار از کار گذشت و او تعبیر کرد^{۲۶}. و این تعبیر محقق شد و شوهر آن خانم در آن سفر مرد. خواب نکته‌ی خیلی ظریفی است؛ خوابتان را برای هر کسی نقل نکنید؛ چون هر تعبیری که بکنند، واقع می‌شود. در این زمینه، روایات متعددی هم داریم.

حضرت یوسف عليه السلام تعبیری که کرد، اصلاً آن شخص خواب ندیده بود. یک‌وقت کسی خوابی می‌بیند و تعبیر خوب یا بد می‌کنند؛ ولی اینجا آن شخص اصلاً خوابی ندیده بود و به دروغ گفت که من خواب دیده‌ام که نان روی سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند؛ با این حال، وقتی حضرت یوسف عليه السلام آن را تعبیر کرد، واقع شد. کلام اولیاء خدا ایجاد می‌کند؛ مثل خدا که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا

^{۲۶}. مولی‌نظر علی طالقانی، کاشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۶۴.

أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۲۷}. به محض اینکه خدا می‌گوید باش، شد. اولیای خدا هم چون متخلق به اخلاق‌الله هستند، این‌گونه‌اند؛ هر حرفی که می‌زنند، واقع می‌شود. یکی از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام چادر بر سر کرد و به مجلس امام علیه‌السلام آمد. معلوم است که امام علیه‌السلام پشت چادر را می‌بیند! اگر امام نتواند پشت یک تکه پارچه را ببیند که عجب امامی است! حضرت رو به این شخص کردند و فرمودند: ای خانم! این مرد یک‌بار به خودش آمد و دید واقعاً زن شده است. حرف ولی و حجت خدا ایجاد می‌کند، آن مرد گریه‌کنان به منزل رفت و به همسرش گفت: ببین من به چه بدبختی‌یی مبتلا شده‌ام! و ماجرا را تعریف کرد. همسرش التماس‌کنان نزد امام علیه‌السلام آمد و طلب پوزش و عذرخواهی کرد^{۲۸}. پس حرف حجت و ولی خدا ایجاد می‌کند. اینجا هم حضرت یوسف علیه‌السلام فرمود: «قُضِيَ الْأَمْرُ». کار از کار گذشت؛ همانطور که تعبیر کردم، اتفاق خواهد افتاد؛ ولو این‌که تو خواب ندیده باشی. حرف من ایجاد می‌کند. و لذا آن زندانی را اعدام کردند و پرنده‌ها هم از سر او تغذیه کردند.

وقتی یوسف علیه‌السلام تعبیر کرد، آن زندانی گفت دروغ گفتم و خواب را از خودم ساخته بودم. یوسف گفت: قُضِيَ الْأَمْرَ یعنی کار از کار گذشت و آنچه گفتم، واقع خواهد شد. ما هم چند بار دروغی به خدا گفتیم دوستت داریم. دوستی واقعی خدا کجا و ما کجا؟! الکی، وقتی گرم شدیم و نفهمیدیم چه می‌گوییم، گفتیم خدایا خیلی دوستت داریم؛ خدا هم خوش باور است و این حرف‌ها را زود باور می‌کند؛ همین‌که می‌گوییم خدایا دوستت داریم، باور می‌کند و همین‌که ما دوست خدا شدیم، أَلْبَاءٌ لِلْوَلَاءِ: بلا از آن اهل محبت است؛ بلا را می‌فرستد. بلا را که فرستاد، فریاد و فغان ما به آسمان می‌رود که خدایا ما شوخی کردیم؛ راست نگفتیم؛ چرا باور کردی؟ مثل همین زندانی که خواب جعل کرده بود. خدا هم می‌فرماید: کار از کار گذشت. ما قبول کردیم که تو ما را دوست داری و تو را جزو دوستان خودمان قرار دادیم.

^{۲۷}. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

^{۲۸}. مولی‌نظر علی طالقانی، کاشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۱۱.

ما هم چند بار دروغی به خدا گفتیم دوستت داریم. بعد که ابتلائات و تبعات این دوستی ظاهر شد، گفتیم خدایا دروغ گفتیم؛ خدا فرمود: قُضِيَ الْأَمْرَ. یعنی کار از کار گذشت و به جمع دوستان ما ملحق شدی. خدا حرف‌های از این دست را زود تحویل می‌گیرد؛ اما گوشش راجع به حرف‌های دنیوی از قبیل این که پست و مقام، ثروت، شهرت و ... می‌خواهیم، خیلی بدهکار نیست و درباره‌ی این امور هرچه هم دعا کنیم، معلوم نیست گوش کند. اما حرف‌هایی مثل خدایا دوستت دارم، خدایا به تو ایمان دارم را به محض اینکه بگویی، دستور می‌دهد که سریعاً ثبت کنند و زود هم باور می‌کند و تحویل می‌گیرد. باور هم که کرد، تبعات آن از راه می‌رسد. در بحث توحید گفته شد که مواظب باشید که بی‌هوا لا اله الا الله نگویید که اگر لا اله الا الله را گفتید، خدا همه‌ی اله‌های شما را از بین می‌برد؛ یعنی همه‌ی چیزهایی که دل شما را برده است مثل پست، مقام، پول، آبرو، شهرت و ... همه را از بین می‌برد. خیلی مواظب باشیم؛ گتره‌ای لا اله الا الله نگوییم؛ اول ببینیم مرد این میدان هستیم که هزینه‌اش را پردازیم. چون همین که گفتی لا اله الا الله، خدا می‌گوید باور کردم. اینطور نیست؟ شاهد این سخن اینکه اگر کسی به زبان بگوید اشهد ان لا اله الا الله خدا او را در زمره‌ی پاکان و مسلمانان وارد می‌کند و از آن به بعد، دیگر احکام اسلام بر او جاری است؛ می‌تواند با مسلمانان ازدواج کند و معاشرت داشته باشد؛ خون، جان، مال، عرض و ناموس او محترم است. ببینید خدا چقدر زودباور است! در حالیکه معلوم هم نیست که آن شخص ته دلش ایمان داشته باشد. خدا خیلی زود باور می‌کند.

ما هم یکی‌دوبار در جلسه یا در روضه‌ای گرم شدیم؛ نفهمیدیم چه شد؛ از دهانمان درآمد؛ گفتیم خدایا دوستت داریم و خدا هم باور کرد و ابتلائات را فرستاد تا چیزهایی که مزاحم مسیر رسیدن ما به خداست را بردارد. ولی ما دردمان آمد؛ داد زدیم که ما دروغی گفتیم؛ نفهمیدیم؛ خواب بودیم؛ داشتیم چرت می‌زدیم. خدا زودباور است. حتماً شنیده‌اید؛ بت‌پرستی از سر شب بت خود را صدا می‌کرد؛ می‌گفت: ای صنم! ای صنم! ای صنم! تا این که نیمه‌های شب خواب بر او چیره شد و متوجه نبود که چه می‌گوید. در این میان به‌جای یا صنم، یک‌بار گفت: یا صمد؛ تا این را گفت خداوند فرمود: لَبَّيْكَ!

لتیک! ملائکه عرض کردند: خدا یا این شخص داشت بت خودش را صدا می‌زد، نفهمید، اشتباهاً گفت یا صمد. خداوند فرمود: درست است که بتش را صدا می‌زد؛ ولی بالاخره یا صمد را هم گفت؛ ما از او قبول کردیم؛ ولو خواب‌آلود بود. خدا زود باور می‌کند. خدا منتظر است که ما بگوییم دوست داریم و آن را محکم بگیرد؛ ول کن هم نیست.

🌸 تا دل داریم، عین‌الیقین است. همین که دلبر آمد و دل را گرفت و خود به جای آن

نشست، حق‌الیقین است. (۲۵:۲۱)

علم‌الیقین متعلق به عقل و شناخت عقلی است؛ انسان با استدلال عقلاً متقاعد می‌شود که چیزی درست است و به درستی آن علم پیدا می‌کند؛ به درستی چیزی اطمینان علمی و عقلی پیدا می‌کند. مرتبه‌ی بالاتر از علم‌الیقین، عین‌الیقین است؛ عین‌الیقین متعلق به صاحب‌دلان است. علم‌الیقین متعلق به عقل بود؛ عین‌الیقین و شهود متعلق به قلب و دل است؛ با دیده‌ی دل است که می‌توان شهود کرد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»^{۲۹}؛ کسی که دل دارد: «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یعنی صاحب‌دل است، به عین‌الیقین می‌رسد؛ چشم باطنش باز می‌شود و به شهود نائل می‌گردد. بالاتر از عین‌الیقین، مرتبه‌ای است که خود محبوب بیاید. وقتی خود محبوب بیاید، دیگر محبتی به‌جا نمی‌گذارد؛ محب در محبوب فانی می‌شود؛ خود محبوب به‌جای محب می‌نشیند. این حالت، حق‌الیقین است.. اول با عقل امیرالمومنین علیه السلام را شناخت و متقاعد شد که امیرالمومنین علیه السلام افضل مومنین، امیر مومنین، حجت خدا و وصی بلافضل رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ وقتی این امور را شناخت، به علم‌الیقین رسیده است. سپس کم‌کم به امیرالمومنین علیه السلام دل داد؛ با دل با آن حضرت رابطه برقرار کرد. این شخص به عین‌الیقین رسیده است؛ چشمش باز شده و امیرالمومنین علیه السلام را دیده است؛ یعنی به موت رسیده است. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «يا حارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي»^{۳۰}:

^{۲۹}. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.

^{۳۰}. مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۱۸۱.

ای حارث همدانی! هر کس به موت برسد، مرا خواهد دید؛ فرقی نمی کند که آن شخص، مومن، کافر یا منافق باشد؛ به موت که رسید، امیرالمومنین علیه السلام را خواهد دید. در سوره‌ی واقعه هم می فرماید: «فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُوفُ؛ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ»^{۳۱}. برطبق این آیات، شخص به عین‌الیقین می‌رسد. فرض می‌کنیم شخصی موفق شد امیرالمومنین علیه السلام را به عین‌الیقین ببیند، گام بعدی چیست؟ در گام بعد، امیرالمومنین علیه السلام تمام وجود آن شخص را تصاحب می‌کند و اثری از خود او به جا نمی‌گذارد؛ سایه و شمایل از آن شخص دیده می‌شود؛ ولی امیرالمومنین علیه السلام به جای او نشسته است؛ زبان او، چشم او، دست او، زبان، چشم و دست امیرالمومنین علیه السلام است. امیرالمومنین علیه السلام وجود این شخص را تصاحب می‌کند و بدینگونه این شخص به حق‌الیقین می‌رسد.

🌸 محبت اصل دین است. امر و نهی به فروع دین تعلق می‌گیرد؛ اما اصول دین امر و نهی بردار نیست. اگر کسی بر اساس محبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام کاری می‌کند، ولو یک جُل کهنه به ضریح یک امامزاده گره می‌زند، نکند به او امر و نهی کنی. (۲۸:۴۷)

محبت اصل دین است. امر و نهی به فروع دین تعلق می‌گیرد؛ اما اصول دین امر و نهی بردار نیست. همانطور که قبلاً گفته‌ایم، دین یک اصل بیشتر ندارد و آن محبت است. اصول دین امر و نهی بردار نیست؛ خود شخص باید به اصول دین برسد، فروع دین مثل نماز، روزه، خمس و ... است که می‌توان درباره‌ی آن‌ها امر و نهی کرد؛ مثلاً گفت: نماز بخوان، روزه بگیر، خمس بده و ...

اگر کسی بر اساس محبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام کاری می‌کند، ولو یک جُل کهنه به ضریح یک امامزاده گره می‌زند، نکند به او امر و نهی کنی. چون این کار جزء اصول دین اوست؛ او از سر عشق به اهل‌بیت با یک تکه پارچه به ضریح امامزاده دخیل بسته است. نکند او را امر و نهی کنی! نکند او را مسخره کنی و به او توهین کنی!

^{۳۱}. سوره‌ی واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

اگر توانستی در جای دیگر، کم‌کم فهم و معرفت او را بالا ببری، این کار را بکن؛ ولی مبادا الان اینجا به پایش بیچی و نهیش کنی! چون در این صورت، به اصل دینش لطمه می‌زنی. این شخص با این کار، محبتش را اظهار می‌کند؛ با گره زدن یک نخ به ظریح، در واقع وجود خودش را به اهل بیت گره زده است. پس امر و نهی به اصول دین تعلق نمی‌گیرد. کاری نکنیم که به محبت مردم نسبت به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آسیب بزنیم. اگر عمری باشد و مقدر باشد که این جلسات ادامه پیدا کند، در مباحث بعدی کتاب "مصباح‌الهدی" بخصوص بحث امر به معروف و نهی از منکر بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

❁ دو نفر مؤمن که یکدیگر را دوست دارند، آن یک ایمانش افضل از دیگری است که محبتش به دیگری بیشتر است. (۳۰:۴۹)

این سخن مضمون یک حدیث است و حدیث مربوطه تا جایی که به یاد دارم، در کتاب "جامع‌السعادات" مرحوم نراقی نقل شده است. اگر می‌خواهید بفهمید که ایمانتان نسبت به طرف مقابلتان در چه وضعیتی است، نگاه کنید؛ ببینید که محبت شما نسبت به او در چه وضعیتی است. هر کس محبتش به طرف مقابل قویتر و شدیدتر باشد، ایمانش قویتر است. برای اینکه بفهمید محبت کدامیک قویتر است، می‌توانید از آثار محبت که در جاهای دیگر به آنها اشاره کرده‌ایم^{۳۲}، به عنوان محک استفاده کنید. بنابراین، از بین دو نفر مومن، کسی ایمانش افضل است که محبتش به طرف مقابل، بیشتر است. از همین نکته می‌توان فهمید که محبت اهل بیت علیهم‌السلام به ما، خیلی بیش از محبت ما به اهل بیت علیهم‌السلام است. هر قدر هم گمان کنی عاشق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام هستی، بدان که این عشق تو در مقابل محبتی که ایشان نسبت به تو دارند، یک گرد هم نیست؛ چراکه فرمود: آنکه محبتش بیشتر است، ایمانش افضل است؛ حال، ایمان امیرالمؤمنین بیشتر است یا ایمان من؟ ایمان حضرت زهرا بیشتر است یا ایمان من؟ ایمان پیغمبر

^{۳۲}. طیب، مهدی، شراب طهور، صص ۱۱۳-۱۰۳.

بیشتر است یا ایمان من؟ حال، بفهمید که محبت آنها نسبت به ما چقدر شدیدتر از محبت ماست نسبت به آنها.

امیدواریم با بحثی که درباره‌ی محبت کردیم، محبت در وجود ما حاکم شود و خدای ناکرده، طوری نباشد که دوستانی که خدا توفیق داده در این مجلس درکنار هم هستیم، مثل غریبه‌ها بیاییم بنشینیم؛ حرفها را گوش کنیم و مثل غریبه‌ها هم از همدیگر جدا شویم. به‌راستی یکدیگر را دوست بداریم و با هم رفیق باشیم. در طول هفته دلمان برای دیدار یکدیگر تنگ شود. وقتی در جلسه به یکدیگر برمی‌خوریم، واقعاً ذوق کنیم؛ دلمان بخندد از اینکه همدیگر را دیده‌ایم؛ شاد شویم. ان‌شاءالله محبت ایجاد شود و گرنه جز اینکه وقتتان را تلف کرده اید به جایی نمی‌رسید و هیچ چیز نصیبتان نمیشود. محبت ما نسبت به خدا و اولیاء خدا باید در محبت ما نسبت به یکدیگر ظهور کند. اگر این محبت این پایین بین ما نباشد، محبت ما نسبت به خدا محبتی ادعایی است. یکی از آثار محبت به خدا و اولیاء خدا همین است که نسبت به برادر و خواهر ایمانی خود، محبت داشته باشیم و واقعاً و صمیمانه همدیگر را دوست بداریم؛ همدیگر را بشناسیم؛ به هم محبت داشته باشیم و دلمان برای همدیگر بتپد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ